

دو برج

بخش دوم از فرم‌روای حلقه‌ها

جی آر. آر. تالکین ترجمه رضا علیزاده



فهرست:

کتاب سوم

۱۱	مرگ بورومیر
۲۷	سوارانِ روهان
۷۷	یوروک - هی
۱۱۱	چوب ریش
۱۶۷	سوار سفید
۲۰۵	پادشاه تالار زرین
۲۴۷	گودی هلم
۲۸۱	جادهٔ ایزنگارد
۳۱۵	خرت و پرت‌های آب آورده
۳۴۷	صدای سارومان
۳۷۱	پِلان تیر

کتاب چهارم

۴۰۱	رام کردن سمه آگول
۴۳۷	گذرگاه باتلاق‌ها
۴۶۹	بسته بودن دروازهٔ سیاه
۴۹۵	ادویه جات و آبگوشت خرگوش
۵۲۵	پنجره‌ای رو به غرب
۵۶۷	آبگیر ممنوع
۵۸۹	سفر به سوی چهارراه
۶۰۷	پلکان کیریت آنگول
۶۳۳	کُنام شلوب
۶۵۵	انتخاب ارباب سام‌وایز

فصل ۱

مرگ بورومیر

آراگورن شتابان از تپه بالا رفت. گاه و بیگاه روی زمین خم می‌شد. هابیت‌ها سبک راه می‌روند و تعقیب رد پای آنها حتی برای تکاورها هم آسان نیست، اما نه چندان بالاتر از قلۀ تپه، جویبار چشمه‌ای کوره‌راه را قطع کرده بود و روی خاک مرطوب چیزی را که می‌جست، پیدا کرد.

با خود گفت: «رد پا را درست دنبال کرده‌ام. فرودو به طرف بالای تپه فرار کرده است. نمی‌دانم آنجا به چه چیزی برخوردی؟ اما درست از همین راه برگشته و دوباره از تپه پایین آمده.»

آراگورن درنگ کرد. دلش می‌خواست خودش نیز به امید دیدن چیزی که در این سردرگمی راهنمایی‌اش کند، تا جایگاه بلند بالا برود؛ اما وقت تنگ بود. یک باره پیش جست و از روی سنگ‌فرش‌های عظیم به طرف قلۀ تپه دوید، و از پله‌ها بالا رفت. روی جایگاه بلند نشست و نگاه کرد. اما خورشید را انگار سایه گرفته بود و جهان، تیره و بیگانه می‌نمود. سرش را دور تادور چرخاند و چیزی جز تپه‌های دوردست ندید، مگر دوباره پرنده‌ای بزرگ به شکل عقاب که در آن دورها در ارتفاع زیاد پرواز می‌کرد و در مسیری دایره‌وار و بزرگ،

استراحت می‌کرد. اما آراگورن دید که تیرهای پرسیاه بسیاری تنش را سوراخ کرده است؛ هنوز شمشیرش را به دست داشت، اما تیغه آن از نزدیک قبضه شکسته بود؛ شاخش دو تکه شده و کنارش افتاده بود. تعداد زیادی از اورک‌ها کشته و گرداگرد او و زیر پایش کپه شده بودند. آراگورن در کنار او زانو زد. بورومیر چشمانش را باز کرد و کوشید سخن بگوید. سرانجام کلمات آهسته بیرون آمدند. گفت: «سعی کردم که حلقه را از فرودو بگیرم. متأسفم. توانش را پرداختم.» نگاهش روی دشمنانی که به خاک افکنده بود، سرگردان ماند؛ دست‌کم بیست تن بودند. «آنها را بردند: هافلینگ‌ها را؛ اورک‌ها آنها را بردند. فکر نمی‌کنم مرده باشند. اورک‌ها اسیرشان کردند.» مکث کرد و چشمانش از خستگی بسته شد. پس از لحظه‌ای دوباره به حرف آمد.

«بدرود آراگورن! به میناس تی‌ریت برو و مردم مرا نجات بده! من

شکست خوردم.»

آراگورن گفت: «نه!» دستش را گرفت و بوسه‌ای به پیشانی‌اش زد. «تو پیروز شده‌ای. کمتر کسی است که چنین پیروز شده باشد. آرام بگیر! میناس تی‌ریت سقوط نخواهد کرد.»

بورومیر لبخند زد.

آراگورن گفت: «آنها به کدام طرف رفتند؟ فرودو هم آنجا بود؟»

اما بورومیر دیگر سخن نگفت.

آراگورن گفت: «افسوس که وارث دنه‌تور، فرمانروای برج نگاهبانی چنین درمی‌گذرد! چه پایان تلخی. گروه اکنون به کلی نابود شده. این منم که شکست خورده‌ام. اعتماد‌گندالف به من بیهوده بود. اکنون باید چکار کنم؟ بورومیر وظیفه رفتن به میناس تی‌ریت را بر دوش من

چرخ‌زنان آهسته به طرف زمین فرود می‌آمد.

در اثنایی که نگاه می‌کرد، گوش‌های تیزش صداهایی را در بیشه‌زار پایین، در کرانه غربی رودخانه شنید. خشکش زد. صدای فریاد به گوش می‌رسید و در میان آنها با وحشت تمام توانست صدای زمخت اورک‌ها را تشخیص دهد. سپس ناگهان همراه با فریاد بمی که از گلو برآید، صدای شیپوری عظیم برخاست و نفخه آن تپه‌ها را زیر ضربه خود گرفت و در دره‌ها طنین انداخت و بانگ پرصلابت آن از این سر تا آن سر بر فراز آبشار اوج گرفت.

فریاد زد: «صدای شاخ بورومیر! احتیاج به کمک دارد!» از پله‌ها پایین جست و دور شد و به طرف کوره‌راه دوید. «افسوس! امروز روز شومی است برای من، و هرکاری می‌کنم اشتباه از آب درمی‌آید. سام کجاست؟»

همچنان که می‌دوید صدای فریادها بلندتر شنیده می‌شد، اما صدای شیپور اکنون ضعیف‌تر و نومیدانه‌تر به گوش می‌رسید. فریاد اورک‌ها سبانه و گوش‌خراش شد و شیپور ناگهان دست از بانگ زدن برداشت. آراگون شتابان از آخرین شیب پایین آمد، اما پیش از این که به دامنه تپه برسد، صداهای همه خاموش گشت؛ و وقتی به سمت چپ پیچید و به سوی آنان دوید، صدا دور شد، تا آن که سرانجام دیگر هیچ صدایی را نشنید. شمشیر درخشانش را بیرون کشد و فریاد *التدیل!* *التدیل!* سر داد و با هیاهوی بسیار به میان درختان زد.

حدود یک مایل آن طرف‌تر از پارت گالن، در یک محوطه بی‌درخت کوچک نه چندان دور از دریاچه، بورومیر را پیدا کرد. نشسته و پشتش را به تنه درختی عظیم تکیه داده بود، و انگار که داشت